

2917

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY  
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. 901 Book No. M447

Vol. \_\_\_\_\_ Copy \_\_\_\_\_

Accession No. 26696

*[Handwritten signature]*




Call No. 1915.001 پیر ہ Date \_\_\_\_\_

Acc. No. 67458

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.



Call No. AA13.001 P13 b Date .....

Acc. No. 02458

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of .06 P. will be levied for each day, if the book is kept beyond that day.



بنیاد صناعه کیمیا کا فضل خلاصہ زمانہ  
بنیاد صناعه کیمیا کا فضل خلاصہ زمانہ

# بنیاد صناعه کیمیا

بنیاد صناعه کیمیا کا فضل خلاصہ زمانہ  
بنیاد صناعه کیمیا کا فضل خلاصہ زمانہ



بیای کی و ترک او نیست شعر بزرگش خوانند اهل خروجه که نام بزرگان برشتی بود اگر  
 ظهوری و دیگر زمانیان تلاش کنند آن قبولیتها که بنا بر تصفیه باطنی و کمال استعداد بان  
 مردان خدا و دنیا بند بلکه از همین نحوتهاست که سخن را باب فضول یا همه پرکاری و نازکی برده اند  
 نیست نهی کلامه اما اصل در طبقه متأخرین که ابتدای این طرز خاص کلام از بابا فغانی است  
 وحشی و ثنائی و عرفی و حکیم رکنای مسیح استاد صاحب حکیم شفقانی همه مقلد طرز وی بوده اند  
 اندکی آن شیوه را تغییر داده چهره و بطرز خاص نموده همچو ظهوری استادی بظهور نیامده چه در نظم و چه  
 نثر در همه هتاهم سخن کوس ستادی نوشته و پهلوانان این فن خاک مالیده اند و این فقیر بترکیب  
 یک قصه که بشیخ ابوالفیض قضی مالک الشعرا می بایستی تحت البری نوشته گویند شیخ جوابش  
 نتوانست رسانید یک قصیده که در مدح حکیم محمد یوسف بیابوری گفته و حکیم بوسیله آن قصیده ظهوری  
 و مجلس سلطان ابراهیم رسانید یک شعر از غزل رباعی و دو بیت مطلع ساقی نامه که بنام نظام الملک  
 گفته اکتفا نمیدارد قصه که محمد نورالدین ظهوری ابوالفیض قضی نوشته در مانده دور  
 ظهوری بتوفیق عرض عبودیت خود را بسعادت نزدیک میدانند ازین توفیق بموفقیت  
 و مساعدت و زگار امیدوار میگردد و در امیدوارید لیل و برهان ثابت و واضح میباشد دلیل و  
 برهان نیک اگر در معنی خصیصی نمی بود چه صوت میشد که قلم بر سر این قم و زبان بیای این سخن است  
 ع در جواب دست این لیلیک با میتمان آستان از دور نزدیک شدن و بایستادگان حضور  
 غائبانه همدوش بودن نشان بخت بلند است علامت طالع ارحم بند بسا نخی لاغر که بفریبی است  
 خود را بفراتر شسوار می بندد و بسا طار شکسته بال که بیرون از توجه بلند گردد و در و بام که میزد و کرد  
 فردا که خردیم نسبتی است بزرگ + ذره آفتاب تا با نیم + لئلا الحمد که تجلی بخت شخصیت  
 شعله های نور در ستایش شویدی دل ظلمت زده زبان آید و بیرون تو عقدا و روشن گردیده که  
 نسبت بان و دمان عظیم الاحسان سعادت عرض جمیع ارادت است قبل از فراغ اصل خلاص  
 هر که اخلاص پیش قبال پیش اگر بشیر گوهر دعا متاثر شد و یا بنظم تحفه شایکار فرشته عرض یوار و مقصود

ای مغلوب کرده ۱۲  
دیار بجا ۱۲ مغلوب  
از لفظ این معنی قدر  
دینت و مندرین  
صاحب اس صاحب  
قدر و شکر کند آن  
البرهان ۱۲  
فرزک شکر بول  
سویایضعول  
مفتح دار و سکون  
بای تختانی یعنی نقط  
سیاه که در دل است



از دم تیغ نکه تن بپیدان دم  
از روش جلوه آه باه افکنم  
بند نقاب کشم تیغ و ترنج آورم  
از خس و خواریهی حبیب گلستان کنم  
فرق برویم پیش دست نهداشت زخم  
گوشه دامان آه ماه تیره کوه ضعف  
کنگره ایوان وصل گرچه نداد کند  
بهر تاشای حسن در ره شباز عشق  
قوبه پر بیز را کرد شکستن درست  
آمده نزدیک لب حرف کسی دورست  
چشم نشد چهره خیز دیده بصیقل برم  
محل دل در حرم پای بدامان کشید

[illegible]



بخت ظهوری بجد دهن دولت گرفت

باز و اقبال راز و کشیدن دهم

سبب نیکه این قطره بی آب زره بتیاب جویش دریا و چرخ آفتاب نیز نظر افتاد از تربیت  
مظهر الطاف الهی معصوم و عطا فادشاهی حضرت قاضی افادت پناه حقائق و معارف آگاه  
ملک الشعرا جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول مقرب حضرت الحاقانیه المحاطب شیخ  
ابوالفیض فیضی مد ظله العالی است که بلبله طورافاضتش حیران دلش و شگفت بر شمع سحاب افادش  
ریاض خرد و خرم و فرین کرمش بر شمع بر ذمه ادای سخن پروردگان واجب حق حکم و صلاح  
کلک کر لکش و میا جبه کلام عدیم السهوان لازم و ثابت تاب چشمه خامه آب تیره و سرازید و بخت  
سخن شسته و بیاد دهن نامه گردید و نفی از چهره قدر نه رفته شایسته لفظ معنی شکاران سال تقویت امتیازش  
سیمرغ حشام و تدر و نکته نگین کلامان در فضایی تحسین انصافش طاوس خرام بصرا فی بصیرش  
زر کلام ناقص عیاران در بوته که از ویناوی تمیزش پای معانی کوه خردان بقدر کلمه الفاظ و از  
وزبان کلک اسطی تراوش نکته با همه یونانی و در مجلس موز زبانه اندیش خراسانیان همه هندستان  
از لطافت و در طوبت کلام معجز نظامش خواندن جوهر نصارت نشیندن به طراوت آورده شری چون  
نظم تریاوی تبه و نظمی چون کوکب شعله شمرده قطعه

آفتابی نکردی از ریش	ماشته شدی کتان سخن	گشته از رتبه تفکرا و	آسمان بیه استان سخن
گل زخم از دل و توبه	چون شمع و غنچه در کمان سخن	کشد از خامه شکسته بوس	موسیقی بر استخوان سخن
پنجه و قتش چو گرد و بند	بگسترن و در میان سخن	بحر طوفان بحر غلظت	چون در جام امتحان سخن
فکر بر پایه سخن خیزش	میشبگیر کاروان سخن	منت طبع نکته و از	بر سر پای داستان سخن
لفظ پهلونه و زود و از معنی	مرحبا ضبط با سپاس سخن	انتوان ظلم بر قوائی کرد	حبذا عدل قهرمان سخن
دیوان حقائق بنیانش عالمیست مشحون از			

دلائل قدرت ایزدی و جهانیست مملو از شواهد سخن آفرین سرمدی در بوستان نرم احباب و سیه و  
گل نازک و بر و میدن و در میدان رزم اعدائیه نیزه زخم جگر و قد کشیدن از عقاقیر تلخ و غلظ  
کلام غفلت محو لذت آگاهی و بیا و تازیانه نضاح توسن چون نفس گرم جولان خوش راهی

کند باری  
عنه  
باز و اقبال  
بخت ظهوری  
بجد دهن  
دولت گرفت  
سبب نیکه  
این قطره  
بی آب  
زره بتیاب  
جویش دریا  
و چرخ آفتاب  
نیز نظر افتاد  
از تربیت  
مظهر الطاف  
الهی معصوم  
و عطا فادشاهی  
حضرت قاضی  
افادت پناه  
حقایق و معارف  
آگاه  
ملک الشعرا  
جامع معقول  
و منقول  
حاوی فروع  
و اصول  
مقرب حضرت  
الحاقانیه  
المحاطب شیخ  
ابوالفیض  
فیضی مد ظله  
العالی است  
که بلبله  
طورافاضتش  
حیران دلش  
و شگفت  
بر شمع  
سحاب افادش  
ریاض خرد  
و خرم و فرین  
کرمش بر شمع  
بر ذمه  
ادای سخن  
پروردگان  
واجب حق  
حکم و صلاح  
کلک کر لکش  
و میا جبه  
کلام عدیم  
السهوان لازم  
و ثابت تاب  
چشمه خامه  
آب تیره  
و سرازید  
و بخت  
سخن شسته  
و بیاد دهن  
نامه گردید  
و نفی از  
چهره قدر  
نه رفته  
شایسته  
لفظ معنی  
شکاران  
سال تقویت  
امتیازش  
سیمرغ حشام  
و تدر و  
نکته نگین  
کلامان در  
فضایی  
تحسین  
انصافش  
طاوس  
خرام  
بصرا فی  
بصیرش  
زر کلام  
ناقص  
عیاران  
در بوته  
که از  
ویناوی  
تمیزش  
پای  
معانی  
کوه خردان  
بقدر  
کلمه  
الفاظ  
و از  
وزبان  
کلک  
اسطی  
تراوش  
نکته  
با همه  
یونانی  
و در مجلس  
موز زبانه  
اندیش  
خراسانیان  
همه هندستان  
از لطافت  
و در طوبت  
کلام  
معجز  
نظامش  
خواندن  
جوهر  
نصارت  
نشیندن  
به طراوت  
آورده  
شری  
چون  
نظم  
تریاوی  
تبه  
و نظمی  
چون  
کوکب  
شعله  
شمرده  
قطعه  
آفتابی  
نکردی  
از ریش  
ماشته  
شدی  
کتان  
سخن  
گل زخم  
از دل  
و توبه  
چون  
شمع  
و غنچه  
در کمان  
سخن  
پنجه  
و قتش  
چو گرد  
و بند  
فکر  
بر پایه  
سخن  
خیزش  
لفظ  
پهلونه  
و زود  
و از معنی  
دلائل  
قدرت  
ایزدی  
و جهانیست  
مملو  
از شواهد  
سخن  
آفرین  
سرمدی  
در بوستان  
نرم  
احباب  
و سیه  
و گل  
نازک  
و بر  
و میدن  
و در میدان  
رزم  
اعدائیه  
نیزه  
زخم  
جگر  
و قد  
کشیدن  
از  
عقاقیر  
تلخ  
و غلظ  
کلام  
غفلت  
محو  
لذت  
آگاهی  
و بیا  
و تازیانه  
نضاح  
توسن  
چون  
نفس  
گرم  
جولان  
خوش  
راهی



حکایت در دو داغ بنده خیر و شعله را و نمنان شور چون همه منگامه گیر و زنجیر خازن طاقست کلام  
 حروف از یورو لو نهادی از اضافت الفاظ معانی را طراز و الا نهادی باتناک و زری کلمات  
 مجال وقت موشگافان محال از گران قیمتی عبارات مغز لالی ناسفته در گردن فعال جنگ شکست ریات  
 در گریبان نسرنیم و طبل بد به شطیحات برگوشه بام ویر و حرم بلاغت پرده پوش مضاحت  
 سحابی فصاحت خمخانه نوش نشاء فراطونی پنجه فکر ساد و اما ان بهت عیسی ریشه نو غور و زین  
 تارک قارون کاشته خامه فقر کتاب پیش طاق غنا و نقد نفیس گمان فیه کجینه نقین فیهین فکرها  
 دور چون بان سخن نزدیک عقد های از بهم دست خوش تو وضع تقریر و جنب و شنی بیان مهر نور نشان تاریکه  
 از سیاهی کتمان نستر بوشفاق رنگ هم شکسته سبیل آه و لاله اشک یکدگر غلطیده جلوه  
 نازکی پرده در طبع سمن بویان غار و نگینی همگونی استخوان نگینی تشبیهات بتانت شوخی نوخته  
 کرشمه تصرف حلاوت چاشنی گیر شیری ادای حال قاص ترانه قال شور غزل نکاح ان شوق  
 زور قصیده تقوید باز و می فوق عتبار کمال ازین ستگاه فضل و کمال صبح و شام این عازین یور و راد  
 که هر چند زود تر نظاره آن مجمع البحرین علم و معرفت تیرگی مهل و غفلت زود و حاصل گردان محیط محرومی  
 نشود و زبان شکوه تفرقه بشکر حصول مرتبه جمع اجمع بر خویش بالبد شعر اجابت که حکمش و ان برود عاید  
 بحکم تو محکوم باو این عار و تابستی ملاحظه ملال طناب نموده بعد رستم استعداد خود و صبر و ادب  
 برگزیده ساعات میشم اما گواهی آن وسعت خلق عظیم خانه جرات انجمن و آوردن یاد و نیجا که ادب  
 خموشی چشم سخن لب گزید طلال فضال و قبال ابلال لایزال و مقصیده در مدح محمد یوسف حکیم که  
 با مقدمات علم طبی بقرب حسن طلب ظاهر حقیقت حال در ان حسنه است  
 تا قاری از توانم این علم کما یبغی واقف نباشد از مطالب او اش متلذذ و نگر و مقصیده

خوش چون از غیب میکنند	که لب بند ز مدح اجماع احکما	میخ عشق خفا خضر وادی الهام
می خیر خلایق غریز مصرقا	از خیر خلایق اشارت با هم پاک محمد و از غریز مصر بویوسف	است
علیه الصلوة والسلام که اسم حکیم مرکب است ازین هر دو	زهی کریم نهادی که درنی کلکش	

نیک و زری یکگون  
 نون و کاف فارسی  
 و ال و ط و ی و ج و باقی  
 و ا غنای است  
 شمع شمع که مخالف  
 قوز بین شمشیر می باشد  
 بنیاد قول از بیابانی  
 ست خورشید  
 جانی با غنم شانی  
 در از جمع و در  
 کلام کلام  
 بازه از فغان سندی  
 جرات  
 غنای رازی  
 ستم با بعضی بیاری  
 جلیل بر بعضی جمع  
 قاریان جمع را مقوم  
 که در ان استعمال  
 بای نند و معنی



۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰

۱۱۶۱۵۰۰

五



فریب غن قاز می خست ای محبت  
مگر آینه هوای دگر کشم خود را  
چه کرده اند درین شهر فرقه شاعر  
قرار معنی شاعر چه داده اند آیا  
برای خوشدلی این شکسته بانی چند  
ز بزل گنج معانیست بوی گلزار  
اگر ز رصیده و لو هر چنانچه  
همیشه فیض گدائی ز عالم بالا  
خراب مایه از کس نیم سیرم  
چه بر کذاست تقدیم حبه صد فنا  
خوشم ز حیانت است اگر در  
که هم درازی از و سبب بهم پنا  
گرفته کینه ز جامی اگر بدل و نه  
قضا ز بخت بر فرو حشمت دارا  
با تمام قدر و ز عیش بد خوشت  
خدا جمیع محبان تو خد و صرا  
سجده و انئی بود تمنای چین  
دست بیرون نکند شعله و انگیری  
داغ از جگر آنقدر برانگیخته دود  
شنا با همه ایز و پاک را  
شراب شفق در خم شام از دست

رسید جان بهم از پوست سودا  
سپهر نزلت غا طرات اگر گرفت  
که هست قدیل شان با بر ص و تا  
نشسته بر سر خوان بلا فقیه اند  
نوشته خانه تقدیر بر رخا  
برای فرشین این سپهری آرد  
نداده اند شهنشاه حق شاعران  
بدج اگر چه هر لیم نصاری و ام  
ز خشک باره نان خایه شکر خدا  
ز و و اینیم قهر و عطر نیمه جو  
نهد تنیه ام نکشت بر لب غنا  
فلک بیخام و ز واده است  
ندارد این همه ناز قابلیت  
همیشه تا شگفت و ریاض طبع شبر  
ز غصه با و سیه همچو سبیل سودا  
اشعار خیم پرده و کرده بدین فتم  
کرو سیر بد و اینک خمیدن فتم  
یاعی از چشم بوس عشق طربا و است  
کامد شد روز با شب افتاده است  
ثر یا و ده طارم تاک را  
گویند این مطلع ساقی نامه او قطع جوابها افتاده است و بچلیس تا حال

نقا هست مرض آن زان می یار دست  
بچند بیت و گر سمع حمت کشتا  
خراب درک تنیر اکابر عصم  
کشید ز هر دل زردگی جام ضیا  
کس نکرد زیان رعایت شاعر  
چو کاخ طبع بنام کسی کنند بنا  
از ان لقب شده این قوم را کلا کرد  
عبث نمی نهم آینه رفیقای  
فصح اهل زمان غیب گوی دارد  
زهی خطای حقیقت بی گناه و فا  
زمانه یافته بهر لباس من  
که پوشش و خورش است عده و فا  
جواب هر یک بیای تو بخت فکرت من  
ز اقتضای قضا ز و خیر می  
ز لکه مرض مفلسی نگه دارد  
پنبه در گوش نهادم بشنیدن فتم  
بجد میگذر از خاک جگر و خشکان  
بارست این نامه چپ افتاده است  
از ساقی نامه او است مثنوی  
که خورشید را صورت جام از دست  
گویند این مطلع ساقی نامه او قطع جوابها افتاده است و بچلیس تا حال

روغن قاز مالیدن  
خوشامد خشک است  
لا دوری است  
برایت شاعران نقصانی  
عینت جویان بزل  
جوان معانی میکنند بازو  
گداز باند است  
است که شعرا زان بیدار  
ز عالم قدس می باشد  
زبان طالع این می  
و غایب است  
صان بن بخت  
ایده و باغ القدس  
دم و بخت  
بخت و بخت  
خانه لکان و حسد  
که زان الکشف است  
خامی با و زان بخت  
بدن و بخت  
ز و از ان بخت



مقابلش رسانده صاحب کلمات الشعرا می آرد که ملاطوره می ترشیری و نظم و شریب و بیادشت و ساقی نامه که  
بنام نظام الملک گفته و ادب و خنوری اوده گویند که پیش نظام شاه و احمد نگر فرستاد شاه با وجود آشنائی سخن  
یکت بخیر نیل بر از نقد و مجلس صله با و فرستاد ظهور می فتوه خانه نشسته متبا کو میکشید سازندگان  
قبض الوصول خواستند قلم برداشت بر پرچه کاغذ می گذاشت تسلیم کردم بچند از وجه کتابت  
قوت بهم میرساند کتاب فقه و صفای آخره صدرت نوشته فروختا خرید و افلاک و طین برآمده رفته رفته  
بدکن افتاده بود و بوسید حکیم محمد یوسف چنانکه نوشته آمد بهای علی رسید تقرب سلطان حاصل نمود و بدامادی  
ملک الشعرا می پایه تخت پادشاهی ملک متی شرف ختم حاصل یافت شاه کتاب نورس که بقوانین علم موسیقی  
و زبان هندی تصنیف نموده و اکثر مقدمات آنرا امر کرده که بفارسی آوزید خطبه از ابانق و  
استصواب هم نوشته اند و وجه تسمیه کتاب مدح بنورس اگرچه آخر خطبه صنف بیان نموده لیکن به تصریح  
کتابی صحت و وضوح نیافت انشاء الله تعالی در مقدمه ثانی که در بیان مبانی انغانی زبان فارسی  
و تحقیقات نغمات مقررده اهل فارس و ضمیمه جمال حکما می هندی که استخراج موسیقی نموده اند بیان خواهد یافت  
المقدمه الثانیة فی مبانی الانغانی چون امر الهی موسی علیه السلام شد که عصای خود بر سنگ  
زن موسی علیه السلام عصا بر سنگ دو دوازده چشمه جاری شدند از هر چشمه آب تری می میسخت پس اند شدند  
که یا موسی ق یغی می موسی این آیهنگار را نگار با این مناسبت این علم را موسیقی نام نهادند که دوازده مقام دارد  
و بقول فخر رازی علیه الرحمته ابتدای موسیقی از حکیم فیسا غورس تلمیذ حضرت سلیمان علیه السلام شده  
چنانچه در حدیقه انوار آورده که حکیم مذکور شبی در رویای صادق معاینه نمود که شخصی میگوید فردا بر لب دریا  
بر و علمی بر تو مکتوف خواهد شد فیسا غورس علی الصبح بر لب یافت و ساعتی چند در طلب مقصد  
نامعلوم صرف نمود تا بجائی رسید آیهنگاران آیهنگار از کوره بر آورده بطرقه میگو فتند و صدای زیر و بم از  
هر جانب بلند شده بود حکیم در آنجا بر اقبه نشست از آواضات بطرقه استنباط آیهنگار موسیقی نموده  
قصیده مستطیع و غط و نصائح ترتیب ده در مجلس نبی اسرائیل آیهنگار فریب بخواند مستمعان با حال متغیر  
گشت و جمعی کثیر بتصرف نغمات ملائکه از خود رفته پیش از پیش راغب گردیدند بعد از آن حکما می برگردیدند

این کتاب در نظام الملک گفته و ادب و خنوری اوده گویند که پیش نظام شاه و احمد نگر فرستاد شاه با وجود آشنائی سخن  
یکت بخیر نیل بر از نقد و مجلس صله با و فرستاد ظهور می فتوه خانه نشسته متبا کو میکشید سازندگان  
قبض الوصول خواستند قلم برداشت بر پرچه کاغذ می گذاشت تسلیم کردم بچند از وجه کتابت  
قوت بهم میرساند کتاب فقه و صفای آخره صدرت نوشته فروختا خرید و افلاک و طین برآمده رفته رفته  
بدکن افتاده بود و بوسید حکیم محمد یوسف چنانکه نوشته آمد بهای علی رسید تقرب سلطان حاصل نمود و بدامادی  
ملک الشعرا می پایه تخت پادشاهی ملک متی شرف ختم حاصل یافت شاه کتاب نورس که بقوانین علم موسیقی  
و زبان هندی تصنیف نموده و اکثر مقدمات آنرا امر کرده که بفارسی آوزید خطبه از ابانق و  
استصواب هم نوشته اند و وجه تسمیه کتاب مدح بنورس اگرچه آخر خطبه صنف بیان نموده لیکن به تصریح  
کتابی صحت و وضوح نیافت انشاء الله تعالی در مقدمه ثانی که در بیان مبانی انغانی زبان فارسی  
و تحقیقات نغمات مقررده اهل فارس و ضمیمه جمال حکما می هندی که استخراج موسیقی نموده اند بیان خواهد یافت  
المقدمه الثانیة فی مبانی الانغانی چون امر الهی موسی علیه السلام شد که عصای خود بر سنگ  
زن موسی علیه السلام عصا بر سنگ دو دوازده چشمه جاری شدند از هر چشمه آب تری می میسخت پس اند شدند  
که یا موسی ق یغی می موسی این آیهنگار را نگار با این مناسبت این علم را موسیقی نام نهادند که دوازده مقام دارد  
و بقول فخر رازی علیه الرحمته ابتدای موسیقی از حکیم فیسا غورس تلمیذ حضرت سلیمان علیه السلام شده  
چنانچه در حدیقه انوار آورده که حکیم مذکور شبی در رویای صادق معاینه نمود که شخصی میگوید فردا بر لب دریا  
بر و علمی بر تو مکتوف خواهد شد فیسا غورس علی الصبح بر لب یافت و ساعتی چند در طلب مقصد  
نامعلوم صرف نمود تا بجائی رسید آیهنگاران آیهنگار از کوره بر آورده بطرقه میگو فتند و صدای زیر و بم از  
هر جانب بلند شده بود حکیم در آنجا بر اقبه نشست از آواضات بطرقه استنباط آیهنگار موسیقی نموده  
قصیده مستطیع و غط و نصائح ترتیب ده در مجلس نبی اسرائیل آیهنگار فریب بخواند مستمعان با حال متغیر  
گشت و جمعی کثیر بتصرف نغمات ملائکه از خود رفته پیش از پیش راغب گردیدند بعد از آن حکما می برگردیدند

این کتاب در نظام الملک گفته و ادب و خنوری اوده گویند که پیش نظام شاه و احمد نگر فرستاد شاه با وجود آشنائی سخن  
یکت بخیر نیل بر از نقد و مجلس صله با و فرستاد ظهور می فتوه خانه نشسته متبا کو میکشید سازندگان  
قبض الوصول خواستند قلم برداشت بر پرچه کاغذ می گذاشت تسلیم کردم بچند از وجه کتابت  
قوت بهم میرساند کتاب فقه و صفای آخره صدرت نوشته فروختا خرید و افلاک و طین برآمده رفته رفته  
بدکن افتاده بود و بوسید حکیم محمد یوسف چنانکه نوشته آمد بهای علی رسید تقرب سلطان حاصل نمود و بدامادی  
ملک الشعرا می پایه تخت پادشاهی ملک متی شرف ختم حاصل یافت شاه کتاب نورس که بقوانین علم موسیقی  
و زبان هندی تصنیف نموده و اکثر مقدمات آنرا امر کرده که بفارسی آوزید خطبه از ابانق و  
استصواب هم نوشته اند و وجه تسمیه کتاب مدح بنورس اگرچه آخر خطبه صنف بیان نموده لیکن به تصریح  
کتابی صحت و وضوح نیافت انشاء الله تعالی در مقدمه ثانی که در بیان مبانی انغانی زبان فارسی  
و تحقیقات نغمات مقررده اهل فارس و ضمیمه جمال حکما می هندی که استخراج موسیقی نموده اند بیان خواهد یافت  
المقدمه الثانیة فی مبانی الانغانی چون امر الهی موسی علیه السلام شد که عصای خود بر سنگ  
زن موسی علیه السلام عصا بر سنگ دو دوازده چشمه جاری شدند از هر چشمه آب تری می میسخت پس اند شدند  
که یا موسی ق یغی می موسی این آیهنگار را نگار با این مناسبت این علم را موسیقی نام نهادند که دوازده مقام دارد  
و بقول فخر رازی علیه الرحمته ابتدای موسیقی از حکیم فیسا غورس تلمیذ حضرت سلیمان علیه السلام شده  
چنانچه در حدیقه انوار آورده که حکیم مذکور شبی در رویای صادق معاینه نمود که شخصی میگوید فردا بر لب دریا  
بر و علمی بر تو مکتوف خواهد شد فیسا غورس علی الصبح بر لب یافت و ساعتی چند در طلب مقصد  
نامعلوم صرف نمود تا بجائی رسید آیهنگاران آیهنگار از کوره بر آورده بطرقه میگو فتند و صدای زیر و بم از  
هر جانب بلند شده بود حکیم در آنجا بر اقبه نشست از آواضات بطرقه استنباط آیهنگار موسیقی نموده  
قصیده مستطیع و غط و نصائح ترتیب ده در مجلس نبی اسرائیل آیهنگار فریب بخواند مستمعان با حال متغیر  
گشت و جمعی کثیر بتصرف نغمات ملائکه از خود رفته پیش از پیش راغب گردیدند بعد از آن حکما می برگردیدند



بتعمق نظر دریافته اند که از افتاب کتاب هنگام تحویل هر برج دوازده گانه آوازی مخالف  
 صد و دوی باید لاجرم مطابق بروج اثنا عشر مقامات دوازده گانه اخذ کردند اول با دوی و مبینی  
 سوم است چهارم حجاز پنجم بزرگ ششم کوچک هفتم عراق هشتم صفهان نوا اصفهان نیکو نیندیم نوا و دهم  
 عشاق یازدهم ننگوله دوازدهم بوسلیک شاعری منظم آورده رباعی  
 با نوا اصفهان بزرگ نواز | زیر افکن عراق و زنگوله | پس حسینی و راهبوی و حجاز  
 شعبه های آن نظر بر ساعات لیل و نهار است چهارم میرشد شعبه اول از پستی مقام مذکور میخیزد و شعبه دوم  
 از بلند می آن به شعبه مرکب ثلثات باشد شعبه مقام با دوی اول نوروز عربی آن مرکب از ششش نغمه  
 باشد دوم نوروز عجم و آن نیز مرکب از ششش نغمه باشد شعبه مقام حسینی اول دوگاه و آن مرکب از  
 دو نغمه باشد دوم محیر باشد یا می تخمائی و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی از نه نغمه گویند  
 شعبه مقام راست اول سمرق دوم پنجگاه و آن مرکب از پنج نغمه باشد شعبه مقام حجاز اول  
 سه گاه و آن مرکب سه نغمه باشد دوم حجاز و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب از دو نغمه گویند  
 شعبه مقام بزرگ اول بایون و دوم هفت شعبه مقام کوچک اول کب آن مرکب از ششش نغمه  
 باشد دوم بای و آن مرکب پنج نغمه باشد شعبه مقام عراق اول مخالف و از اردوی عراق  
 گویند و آن مرکب از پنج نغمه باشد دوم مغلوب آن مرکب از هشت نغمه باشد شعبه مقام صفهان  
 اول تبریز و آن مرکب پنج نغمه باشد دوم نشا پورک و آن مرکب از ششش نغمه باشد شعبه مقام نوا  
 اول نوروز خارا و آن مرکب پنج نغمه باشد دوم ماهپور و آن مرکب از ششش نغمه باشد شعبه مقام  
 عشاق اول آن مرکب سه نغمه باشد دوم امج و آن مرکب از هشت نغمه باشد و بعضی مرکب از  
 دو نغمه گویند شعبه مقام زنگوله اول چارگاه و آن مرکب چهار نغمه باشد دوم غزال و آن مرکب  
 پنج نغمه باشد شعبه مقام بوسلیک اول شیران آن مرکب ده نغمه باشد دوم صبا و آن مرکب پنج نغمه  
 باشد بد آنکه آواز شش است اول سلمک آن از پستی صفهان بلند می زنگوله خیزد و از یازده نغمه  
 حاصل شود دوم گردانیه آن از پستی عشاق و بلند می راست خیزد و از نه نغمه حاصل شود سوم نوروز و آن

۱۰  
 شعبه های آن  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



بستی بوسلیک بلند می خیزد و از چهار نغمه حاصل شود چهارم گوشت بضم اول و فتح ثانی و آن از  
بستی حجاز بلند می نواخیزد و از نغمه حاصل شود پنجم ماده و آن از بستی کوچک بلند می خیزد و  
بج نغمه حاصل شود ششم شهنواز و آن از بستی بزرگ بلند می خیزد و از شش نغمه حاصل شود  
پایه و است که گوشه چهل و هشت ستار از آنجا بچه برین تخفیف تحقیق پیوسته در اینجا ثبت نمایند  
و آنچه مشکوک فیه بود ترک داده اول بهار نشا ط دوم غریب سوم سوار چهارم غمز از پنجم بیات  
ترک ششم سر فراز هفتم بسته نگار هشتم بیات گردانیز نهم نهان دهم هم صفا یازدهم و دهم دلبه و از دهم  
اوچ کمال سیزدهم نگار چهاردهم وصال یازدهم شهری شانزدهم شیران هفدهم غزال  
هجدهم عشرت انگیز نوزدهم بحر کمال بیستم صلی بستی و یکم اعتدال بستی و دوم گلستان  
بستی و سوم تبریز کیست و چهارم حیرت بستی و پنجم جمالی بستی و ششم روح انزاس  
بستی و هفتم حیرت بستی و هشتم معتدل بستی و نهم معنوی سی ام پهلوی فائده و در بیان اصول  
و بحور مختلفه که بهندی از آن مال گویند باید دانست که بحسب قرار داد افغانی عجم هفده  
اصول است از آنجا که دوازده نیز گویند اول محسن دوم بحر ترک ضرب از آنرا کی نیز گویند سوم بحر  
و یک چهارم بحر دور پنجم بحر ثقیل ششم بحر خفیف هفتم بحر جاذبه و هشتم بحر درفشان نهم بحر  
ماتین دهم بحر ضرب الفتح یازدهم بحر فاخته دوازدهم بحر چیر سیر و هم بحر نیم ثقیل چهاردهم  
بحر افروز پانزدهم بحر ارصد شانزدهم بحر مل هفدهم بحر بنج بد آنکه لغات را بر طبق روزگار  
سال سیصد و شصت مقرر نموده اند لایزال از دیاده من الامتزا جات و صاحب مآثرات الخیال  
آورده که نزد حکمای هند در ایجاد و ابتدای آن اختلاف بسیار است تا جایی که در قدم و حد و  
آن نیز اختلاف کرده اند جمعی اصل آنرا از ناهید متفرع ساخته ابدی ازلی گویند و این روش  
نزدیک است باشاره سلطان المشایخ که فرمود کلام حق را در روز میثاق باهنگ پوری شنیدم  
و اینست که بسیاری از موسیقی دانان هند در مبالغه و بطلان بحر حد غلو و افراط شافیه و غیره  
گویند و غرقه دیگر بر حد و شان قائل بوده از قسم اند که توسط مکانات صورت پذیرست می شمارند

در این کتاب  
محققان و نویسندگان  
به تحقیق از اسرار  
پنهانی که در این کتاب  
نموده شده است و از آن  
را به حدیث و شفا  
از این کتاب و هر کس  
که می خواهد از این کتاب  
استفاده کند باید  
کشف اللغات  
و معنی را بداند  
تا بتواند از این کتاب  
فایده ببرد

میں



و این طائفه نیز اختلاف است گروهی بکشتن خواهرزاده کنش که فرمانروای شهر شهراب و نسبت کنند  
 و این قول ضروری البطالاست چه کشتن آنچه مشهورست پیش از چند را که معدوده که در عقوبات شایع  
 زمان شیر فروشان آبادان می فریفت بخاطر نبودن آن اگر در هند شهرت تمام دارد اما آنچه بیشتر از  
 نایکان و کن بران اتفاق دارند نیست که همدیو سر حلقه دیوان اتفاق بود و جمیع دیوان اطاعت  
 بلکه طاعت و پرستش می لازم می شمردند از آنجمله شش میو میو بی که با هر دیو پنج تن از آنها مقرر  
 بودند مخصوص هر یکی در وقتی خاص از اوقات شبانه روز می تابش می نمودند نام را که  
 راگنی براسامی همان جماعت مقرر گردید اوقات خواندن نیز همان ستور قرار یافت و باقی از آمیزش  
 و در آنرا که و راگنی شش راگنی بهر سید از چهار جا گویند و چهار جا از حساب شمار افزونست حکم حروف  
 دارد که بعد از ترکیب انواع لغات حکم توان نمود و این آمیزش و ترکیب تصرفات حضرت است  
 و بعضی گویند که تعداد چهار جا موجب و ستادان کن چهل و نه هزارست چنانچه شیخ عالم در رساله  
 تالیف خود که موسوم باوهوئل ساخته تفصیل فرموده و بطور این جماعت هفت سرت است از  
 سرت سر گویند در نوع بشر هیچ احد از متقدمین متاخرین یا ده از سر خوانده باقی چهار سرت خالصه  
 دیوانست و این هفت سرت مقامات است که از اکر ام گویند اما در انتقال را که دیوان با انسان و در  
 طائفه گویند که در ایام پیشین دیوان با انسان به اختلاف بوده نایکان کن آن علم را در آن هنگام  
 از آنها فرا گرفته اند و این قول مطابق است بر روایت مورخان که گفته اند کیو مرت را در انتقام سپهر  
 دیوان مجاریات صعب و می داد بسیاری از آنها بقتل رسیدند از آن هنگام دیوان میو هم گردید  
 بجهال و در دست افتادند از نظر انسان مستور گشتند و زعم گروهی آنکه دیوان همیشه از آدمی مستور  
 بودند احیاناً با حاد الناس ظاهر میشدند لیکن ملک کن که نسبت به کلهای دیگر دیوان است آنها  
 بزور سحر و جادو حاضر نموده علم موسیقی تعلیم میکردند و مدتهای مدید و عسکری میبید و ایفات بهمان  
 زبان دیوان که از اسنکرت گویند در مدح و عبادت و در مجالس دول همین رسم بوده و آنرا  
 دیوان ساخته بنیت پرستش میخواندند چه در معابد و چه در مجالس دول همین رسم بوده و آنرا

نام کنه ۱۲  
 نام راجه ۱۳  
 بهای خلوط تلفظ ۱۴  
 اسامی هفت ۱۵  
 کتب ۱۶  
 در هر یک ۱۷  
 بنام ۱۸  
 بفتح ۱۹  
 فارسی ۲۰  
 س ۲۱  
 بنام ۲۲  
 کشته ۲۳  
 در ۲۴  
 کی ۲۵  
 باد ۲۶  
 آن ۲۷  
 ط ۲۸  
 دیوان ۲۹



گیت و سنگیت میگفتند تا آنکه راجه بان فرمازد ای شهرادین یک همدیگر مستلمه با جرایم نایک نایکان  
یعنی مردوزن بزبان گوالیار تالیف کرده و بجهیرون ال بسته بخود نایک بخشو که سر آمد آن وزگار بود  
بخواند نایک زنانه پسندیده و در اندیشه و در درازا افتاد پس از ساعتی راجه پرسید که چون صنعتی تازه  
از من بوقوع آمده است نایک او محل تحسین و آفرین اینهمه اندیشه چرا روی داد نایک سر بر آورد و گفت  
چه جای تحسین و آفرین است علم ما را که از قرنهای پیشتر بر روی کار بود از رواج انداختی چه با اینهمه تصرف  
که موسیقی را بر دلهاست چون بسر گذشت مردوزن آمیخته گرد و در عبارات سیرلغ نفهم ادا شود  
این طریق دشوار اکیست که رغبت نباید نیز آگاه باش که گناهی از تو صادر شده که عبادت را بلذت  
بدل ساختی و بحکایت عشق و عاشقی بر سختی بسامدم تن پرست باشد که از ابر مجاز فرود آورده از حقیقت  
غافل مانند و نمعنی سرایه مناد های عظیم گرد و معصیت های بزرگ از اهل عالم صادر شود و از عبادت  
بازماند راجه خجل گردید و لیکن آن دهر بد چون بر زبانها افتاده بود شهرت یافت اکثری و تتبع  
راجه دهر بد با ساخته هنگامه عیش و نشاط گرم نمودند تا آنکه پس از چند گاه نایکان نیز بجز آن علما بی  
ندیده بتصانیف دهر بد اشتغال نمودند چنانچه تا امروز مشهورست معروف بعد از مدتی دیگر سلطان  
حسین شرفی تخت نشین جوین و دهر بد را که مستلمه چهار مصرع میشد تخفیف داده برد و مصرع مقرر  
نمود و در آهنگ نیز تصرفی ساخته رنگین کرده بخیا و جنگله مسمی گردانید و لیکن گفتگوی مجاز را  
مصرع تر نمود چنانچه تا دل کنند تا از ثقات نباشد خلاصه مضمونش بجانب حقیقت نمیتواند بی برد  
بعد از آنکه گوش او را مقصی صنعتی تازه گردید نایک پال که در علم سنگیت مهارتی عظیم داشت از دکن بجا  
دار السلطنت هند متوجه شد گویند هزار و هفتصد و یک نشین با وی بود بهر شهر یکمیر سید حاکم آنجا از نقد  
و جنس هر چه دشتی پیشکش ساختی تا آنکه در شهر دلی بکازرت سلطان محمد تغلق شاه رسید و بزور علم  
بر جمیع موسیقی دانان پایه تخت چیره دستی نمود سلطان اینهمه رضی رنجیده با امیر خسرو علیه الرحمته در میان  
آورد و چنانچه مشهورست شبی خواجه اوزیر تخت پنهان ساخت نایک گوپال سنگیت بخواند خواجه از  
کمال فرست قانون از آنجا طرشته تغیر الفاظ نموده قولهای نگین بر روی کار آورد آن را قول

[illegible]







و دال همله مشدده معنی خفگی و بخش و مقتضیات برهمی فلاح طریفین باشد پنجم سر رس بای موحده  
مکسوره و تحتانی زوده معروت و رای همله معنی سروری که از سخاوت و شجاعت و رحم دلی باشد  
و آزادان و جده و دیانمند ششم بیجا ناک رس بیای موحده مفتوح و بای نه و نهون مفتوح  
معنی خوف اندیشه هفتم بی جاس رس بیای موحده مکسوره و تحتانی زوده معروت بای موحده  
مفتوح و با و تابی مثناة ساکنین مخلوط التلفظ و سین همله موقوف معنی کراهیت که از دیدن  
چیزی نا ملائم طبع باشد هشتم او بخت رس بالف مفتوح و دال همله ساکن و بای موحده مضموم  
و با و تابی مثناة ساکنین مخلوط التلفظ معنی عجایبات باشد نهم سانت رس سین همله مفتوح  
و الف و نهون ساکنین و مثناة مشدده موقوف التلفظ معنی وحدانیت ذات حق و صفات او باشد  
شاعری هندی زبان خود در یک بیت اسامی اینها بر ترتیب بیان نموده و و صهره  
گر سنگار سوها نس رس کرنا و دره جان بدیر بیهانک بی بخت رس او بهت سانت بکھان  
المقدمة الثالثة فی بیان اقسام الشعر و ذکر الصنائع الکلامی  
و الترایب الفارسیة فی محاورات المتأخرین و ماینها سها  
بدانکه کلام منشوره قسم است مرجز و سجع و عاری و جز و تجتین نوعی از شعر کوتاه و وزن شش بار  
مستفعلن اگویند و خلیل گوید رجز و دخل شعر نیست بلکه مثلث بیت است و در اصطلاح اهل انشاء  
مرجز کلامیست منشور که وزن دارد و سجع ندارد و مجوز نیز صرف اوقات بی ذکر و سبب کار سازد  
خرج انفاس جز و ذکر قاور کردگار غن و خسر کمالست و قس علی هذا شعر مرجز اگر چه قسمیست از اقسام  
ثلثة نثر اما اینقدر مستعمل و متداول نیست سجع و رنقا و از کردن کتور و قمری و آواز کردن شتر ماده  
و سخن با قافیه گفتن و در اصطلاح عبارت از برابر بودن و تلفظ او آخر فقرتین است چنانچه آواز  
قمری و کتور موافق یکدیگر میباشد ایراد او آخر کلمتین یا بر حسب اوقت یکدیگر سجع گفتند این  
منقسم بود به قسم متوازی و مطرف متوازن متوازی با هم برابر شدن متوازی با هم برابر نشوند  
و در اصطلاح سجع متوازی برابر بودن و لفظ در قرآن و آخر فقرتین است در وزن عدد حروف بحر و

[illegible]



روی چون لفظ کل و مل و مخموری و مجوری و غیر هم و مثال آن سجع مضطرب موافق بودن  
 دو لفظ در قرآن و آخر فقرتین است بکرون روی مختلف چون وقار و اطوار و مال و مال و مثال هم  
 سجع متوازن و آن موافق بودن دو لفظ در قرآن و آخر فقرتین است در وزن و عدد  
 حروف بکرون روی مختلف چون اعمار و ازراق و شبیر و تمیز و وجود و غفور و هوشیار و سباز  
 و نظائر آن و از محاسن سجع قصه فقره مستحسن شمرده اند از اسماعیل بن عماد پرسیدند ما حسن السجع  
 یعنی چه چیز است خوبترین سجع گفت تا آخفت علی السمع یعنی چیزی که سبکتر نماید بر سمع نهایت قصر  
 فقره مقتضی حسن السجع آنکه هر فقره دو کلمه باشد چنانکه ابر و ان خجسته کلید در کاسته اگر چه بعضی از آریا  
 صنایع بر آنند که حروف ادوات هم که در آخر فقرتین اتفاق افتد بحفظ مراتب سجع مثل بود و فرمود و سجع  
 نگاها در اندام بیشتر می از صباب صنایع و ارباب سباج کلام را بحروف ادوات سجع ساختن کاکت آن  
 صنعت اندیشیده اند آهنگبان آنند که حروف ادوات صلا فقرتین در کلام اتفاق نیفتد و در آخر  
 فقرتین را می الفاظ جایز السجع وقع نشود مثال سجع ادوات غیر جائز آنچه از زبان صد و نمود و ضایق  
 خواهد بود و مثال ترکیب جائز السجع آنچه از زبان معجز بیان کرست صد و یافتن بایه هر دو کون و مکان  
 بل عین منتهی از مناسبت دیگر آنکه تعداد الفاظ حروف هر دو فقره و مصرع و قیاس کثرت مساوی باشد  
 اگر در هر مقام این رعایت میسر نیاید هر فقره که الفاظ و حروف آن یاده باشد فقره ثانیه آورد که یک فقره ثانی  
 تا چند چند حروف نیاده باشد و داشته اند و ایراد و لفظ بیک زن مثل صحیفه شریفه و نیکه انیکه که  
 از انصافین مزدوج گویند و جنب یکدیگر مستحسن شمرده اند چنانچه مخفی و محجب پوشیده و پنهان علی القیاس  
 و قرینه و لفظ یک معنی از حسن کلام فرا گرفته اند و دیگر آنکه مکرر ادوات الفاظ را از کثرت و وضع  
 پیدا شده اند و ثمر عاری نیست که از شروط مخرب و سجع و عاری و بلاست و مناسبت مربوط و بفضاحت  
 و بلاغت منوط و بصنایع و بدایع شامل و زواریابا شامرو و متداول باشد اما از جمله صنایع کی  
 صفت تر صریح است که معنی آن را پاری نشانند و جواهر است و نیز می و صطلح بلغا عبارت است از آنکه  
 منشی یا شاعر یا سخنران در بیان خانه نماید و برابر هر کلمه بیاورد که متساوی الوزن و موافق القوافی باشد

۱۰ کاکت بافتن سجع  
 ۱۱ وضعیف شدن از سجع  
 ۱۲ ادوات سجع ادوات  
 ۱۳ بافتن از سجع  
 ۱۴ در سجع منافی است  
 ۱۵ از دیده اندام  
 ۱۶ اصول و بنای الفاظ و ادوات  
 ۱۷ از تنقید و تنقید  
 ۱۸ معنی و معنی  
 ۱۹ فوب و غیب  
 ۲۰ متداول یعنی در دسترس است  
 ۲۱



تجنیس تا هم نیست که دو کلمه یا بیشتر در نظم و یا در شعر آوده شود و قرات کتابت مثل یکدیگر باشند  
و در معنی متغایر و در حرکات سکونات میان ایشان جهلا تفاوت یادی و نقصان نباشد و حیدی  
راست است چون عشاقست من غمیده خون فشانم + چهره بینی زهرمان از اشک خون فشانم +  
لفظ تر تجنیس نام است تجنیس ناقص آنکه دو لفظ یا زیاده در کلامی بیاید که در حروف متفق باشد  
و در حرکات مختلف از تجنیس و نیز گویند چون علم و علم که اول یعنی دانستن است دوم یعنی  
نیزه است تجنیس کامل آنکه دو کلمه متجانس که در کلام واقع شود یکی از دیگری بحر فی زائد باشد خواه  
اول خواه اوسط خواه آخر چنانکه لفظ زار زار در اول کار و کنار در اوسط و لفظ نال ناله در آخر  
و قسم آخر اندیل نیز خوانند بصیغه مفعول از تخیل یعنی درین از کردن تجنیس مرکب آنکه از دو لفظ  
متجانس که در نظم یا در شعر واقع شده یکی از آنها بر اصل وضع باشد و دیگری مرکب بابت یکی  
مانند او کرده و این دو قسم است اول آنکه هر دو لفظ در کتابت و عبارت متشابه باشند این را  
تجنیس متشابه خوانند چنانچه نیاز آرد و نیاز آرد قسم دوم آنکه هر دو لفظ متجانس در عبارت متشابه  
باشند در کتابت مختلف این را تجنیس مفروق نیز گویند چنانچه ترسانی منسوب به ترسانی  
معنی بخوف تجنیس مکرر آنکه در او آخر اجماع و لفظ متجانس پیوسته هم بیایند و ابو که صدر  
یکی از آنها حرف زیادتی هم باشد این را تجنیس مزدوج و تجنیس مرد نیز گویند مثال اول همچون لفظ  
هزار و هزار که مکرر در آخر بیاید و مثال ثانی همچون لفظ گلزار و نار تجنیس مطرف آنکه کاتب  
دو لفظ بیاید از یک جنس که در همه حروف موافق باشند مگر در حرف آخرین همچون شراب و شراب  
فانده اگر حرف مختلف قریباً لمخرج باشد مطرف مضارع نامند و اگر بعید المخرج  
مطرف لاحق گویند تجنیس خط آنکه دو لفظ یا زیاده در کتابت موافق باشند و تلفظ متیان  
چنانکه مسکین و مشکین این جمله بفت باشند باعتبار هم داده الالاشدقاق و لغت نگاشتن  
و در اصطلاح بلغا آنکه کلماتی جمع کرده شود که حروف آنها در گفتار متقارب و متجانس یکدیگر  
باشند و بهتر نیست که از یک کلمه مشتق باشند اکثری از فصحا این را بر صنعت فشرده اند از جمله

[illegible]

ویکمین بیاضی ساقها  
 منع شود و باین که  
 سر دین و شکم  
 عارض شکم نیز  
 و خسر و غلظت  
 که ساقها سودا  
 در آورده و در  
 از رز و شکم و در  
 از این از مسکن  
 زمان باشد



۱۹  
 جمع الصناع یعنی خود  
 بجاری است و سنگدن  
 نوشته ۱۲ رباعی ای  
 بنو خواه دولت تو فزاید  
 رای بد اندیشی روزگار  
 تو تو را هم که زنده خواه  
 عدل تو گشت بسیار  
 بیایم خویش را

۱۹  
 جمع الصناع یعنی خود  
 بجاری است و سنگدن  
 نوشته ۱۲ رباعی ای  
 بنو خواه دولت تو فزاید  
 رای بد اندیشی روزگار  
 تو تو را بهم که نه خواه  
 عدل تو گشت بسیار  
 بیایم خویش را







چنان باشد که در کلام چیزی را چیزی تشبیه نمایند باز آن جمع نموده تشبیه بر تشبیه ترجیح دهند  
و تفصیل دهند حسن التعلیل آنست که اثبات کنند وصفی جهت چیزی را و اعان کنند جهت ثبوت  
آن صفت علتی و جمعی مناسب آنکه فی الواقع سبب نباشد اما بحسب اعتباری لطیف سبب سازند  
الرجوع عبارتست از آنکه متکلم کلامی گوید و جهت لطیفه از آن رجوع نماید برگردد و بخلاف او گوید  
و چنان اظهار کند که گویا اولاً بخطا گفته بود ثانیاً از آن برگشته تجايل الاعراف این صفت  
چنانست که متکلم چیزی را داند خود را نادان ساخته اظهار کند که چنین است با چنانست چیزی را که نماند  
او باشد تعداد کند المبالغه عبارتست از آنکه متکلم در امری مبالغه نماید از حد اعتدال تجاوز کند  
بحدی که ثبوت آن مستبعد یا محال باشد تا سامع را گمان شود که آن مرد در آن صفت غیر متناهی است  
و آن بر سه قسم بود اگر آن عام ممکن است بحسب عقل و عادت آنرا تبلیغ گویند و اگر ممکن است  
از روی عقل محال است بحسب عادت آنرا اغراق نمایند و اگر محال باشد عقلاً و عاده آنرا غلو خوانند  
الف و النشر و در فارسی چیدنیست و نشر را گویند که در اصطلاح چنانست که ذکر کنند متعدد  
چند ابعاد از آن باین چیز را که با آنها تعلق دارد بی تعیین اعتمادی بر وجدان سامع که هر یکی که هر کدام  
متعلق است بنا بر مناسبتها باز خواهد بست این بر دو قسم است یکی مرتب نشر بر ترتیب الف باشد اول  
با اول و دوم با دوم و علی هذا القیاس قسم ثانی از الف نشر آنکه نشر بر ترتیب الف باشد و این بر دو نوع است  
یکی آنکه ترتیب نشر بر عکس الف باشد و آنرا معکوس الترتیب گویند و دوم از قسم ثانی آنکه ترتیب نشر  
مختلط و درهم باشد و آنرا مختلط الترتیب نامند سیاق الاعداد و این صنعت چنانست که کثرت  
چیزی چند که هر یک از آنها بنفس خودش معنی داشته باشد بر یک نشیو بیارند و صفات آنست  
که کاتب چیز را بصفات مختلف متواتر و متوالی بیاورد که خواه سبقتلال چنانچه بیت خداوند بخشیده  
و دستگیر کرم خط بخشش پوزش پذیرد خواه باعتبار تعلقات چنانکه شعر یا قوت لب العل رخا  
غنچه دانا + شمشاد قداسیمبر آفت جانان + العجب آنست که در کلام چیزی تعجب نماید و شکفتن آرد  
المدهح الوجه این را اشباع نیز گویند و آن چنان که مدهح مدهوح را بوجهی ستاید که مستلزم

[illegible]



[illegible]

لغزان  
التفحات آید  
لبانی باب  
فصله در فواید  
باز خدا دل آبی  
زمان عین وقت  
کارمانی جوانی  
باشند فیلسوفان  
عربانی و الفاظ  
افسوس از جوانی  
التفحات است  
مجموع الصنائع



چشم دولت باغ دانش و یابی فکر و مثال آن التکرات آن چنان باشد که لفظی مکرر یک معنی در  
 کلام واقع شود التحلیل آنرا گویند که رعایت لفظی در ضمن لفظی بوده باشد بمقتضای عبارت  
 از آنکه در شعر یا شاعر جمع کند در کلام میان الفاظیکه ضد یکدیگر باشد چون گرم سرد و دراز و کوتاه  
 و مثال آن لاحق بمقتضای دست آنچه تعبیر کنند و معنی غیر متقابل را بدو لفظیکه نظر بمعنی اصل متقابل  
 یکدیگر اند و این صنعت مقابله نیز نامند بر آنکه الاستهلال آوردن سیاق کلام است مناسبت  
 سیاق یعنی آنچه در ذیل مذکور شود و آغاز مناسبت آن میباشد حسن لمقطع اختتام کلام بلفظ  
 عجیب و معنی غریب است که نشأ طبعش و این اکثر و عاصیه میباشد الا ابتداء عبارت است از آنکه  
 شاعر در شعر معنی خوب الفاظ مرغوب بسیار در مضمون تازه و معنی نو اختراع کند و دیگری  
 سبقت نگرفته باشد و این فی الحقیقت صنعت نیست بلکه سخن باهر آن جمله برین منطاب باشد و واهمین  
 بر دو نوع است یکی واضح و آن چنانست که شاعر لفظی آورد که دو معنی داشته باشد مثالش سب  
 بهر اندیشه چندان ریخته در مد که گردد عالمی را گوشه پاره از گوشه اراده میتوان کرد یکی گوشه  
 دوم گوش شاعر تکلف بر طرفتای ساوگان میل شاد و ارم + شمار دارم اندر زیر و بر بالا خدا دارم  
 دوم و معنی غامض و این بسبیل سابق است الا شروط است آنکه از دو معنی یکی به لفظی باشد  
 دوم بلفظ دیگر مثال شعر ربیب آب بود در جاس + ناگهان شه رسید بر سر ما + لفظا ما  
 بدو معنی است یکی در فارسی متکلم و دوم در تازی بمعنی آب خیال آنست که ایراد لفظ مشک  
 کنند یکی حقیقی و یکی مجازی بود و شرط آنست که در مجازی اصطلاحی باشد یا لطیفه یا ضرب المثلی  
 و هر یکی محتمل بر دو معنی بود بحسب حقیقت و مجاز و بر معنی حقیقی خیال و و مثال آن از شعر قدما فظ  
 همه سپان باد پاو گزین + باد صرصر فلکند و در ته زین + از پس افتاده است آنها باد  
 باد را خاک در وین افتاده خاک در وین فتادون کنایه از تامل است و معنی حقیقی و است  
 همین است اما شعرا می زمان حال این صنعت را بدرجه عتلا برده اند و این نکته مشهور است که شعر خوب  
 معنی ندارد و در انجا برای همین مشاهد توان کرد و مبادله الراجحین کلامی که میان دو لفظ

چشم دولت باغ دانش و یابی فکر و مثال آن التکرات آن چنان باشد که لفظی مکرر یک معنی در  
 کلام واقع شود التحلیل آنرا گویند که رعایت لفظی در ضمن لفظی بوده باشد بمقتضای عبارت  
 از آنکه در شعر یا شاعر جمع کند در کلام میان الفاظیکه ضد یکدیگر باشد چون گرم سرد و دراز و کوتاه  
 و مثال آن لاحق بمقتضای دست آنچه تعبیر کنند و معنی غیر متقابل را بدو لفظیکه نظر بمعنی اصل متقابل  
 یکدیگر اند و این صنعت مقابله نیز نامند بر آنکه الاستهلال آوردن سیاق کلام است مناسبت  
 سیاق یعنی آنچه در ذیل مذکور شود و آغاز مناسبت آن میباشد حسن لمقطع اختتام کلام بلفظ  
 عجیب و معنی غریب است که نشأ طبعش و این اکثر و عاصیه میباشد الا ابتداء عبارت است از آنکه  
 شاعر در شعر معنی خوب الفاظ مرغوب بسیار در مضمون تازه و معنی نو اختراع کند و دیگری  
 سبقت نگرفته باشد و این فی الحقیقت صنعت نیست بلکه سخن باهر آن جمله برین منطاب باشد و واهمین  
 بر دو نوع است یکی واضح و آن چنانست که شاعر لفظی آورد که دو معنی داشته باشد مثالش سب  
 بهر اندیشه چندان ریخته در مد که گردد عالمی را گوشه پاره از گوشه اراده میتوان کرد یکی گوشه  
 دوم گوش شاعر تکلف بر طرفتای ساوگان میل شاد و ارم + شمار دارم اندر زیر و بر بالا خدا دارم  
 دوم و معنی غامض و این بسبیل سابق است الا شروط است آنکه از دو معنی یکی به لفظی باشد  
 دوم بلفظ دیگر مثال شعر ربیب آب بود در جاس + ناگهان شه رسید بر سر ما + لفظا ما  
 بدو معنی است یکی در فارسی متکلم و دوم در تازی بمعنی آب خیال آنست که ایراد لفظ مشک  
 کنند یکی حقیقی و یکی مجازی بود و شرط آنست که در مجازی اصطلاحی باشد یا لطیفه یا ضرب المثلی  
 و هر یکی محتمل بر دو معنی بود بحسب حقیقت و مجاز و بر معنی حقیقی خیال و و مثال آن از شعر قدما فظ  
 همه سپان باد پاو گزین + باد صرصر فلکند و در ته زین + از پس افتاده است آنها باد  
 باد را خاک در وین افتاده خاک در وین فتادون کنایه از تامل است و معنی حقیقی و است  
 همین است اما شعرا می زمان حال این صنعت را بدرجه عتلا برده اند و این نکته مشهور است که شعر خوب  
 معنی ندارد و در انجا برای همین مشاهد توان کرد و مبادله الراجحین کلامی که میان دو لفظ



نگاه داشتن مانند  
 استعمال کردن  
 قوسین از آنکه  
 با صطلح از این  
 و بیان آوردن  
 بیک معنی  
 معنی در کلام  
 عینی باشد خواه  
 و این را از معنی  
 باطنی دانست  
 در صورت ظهور  
 است که از این  
 جنبه نوعی از  
 جمله است  
 بزرگترین و  
 مطلع باشد  
 و اول آن  
 بلکه محبت آوردن  
 و ای اسم فاعل  
 بنی مصلحت

و حرف سرباوله پذیر و پیاپی از نقل نجیب نقل کرده که تا بوده با تو و در پیش رویشان  
 رفتی و مانند سبیل سبیل بظیفیل خیل نمودی و علی هذا القیاس یقین مرا عاقله نظیر این با تو رفتی  
 و تناسب نیز گویند و آن چنان است که شاعر جمع کند اموری را که با هم مناسب باشند  
 ماه و آفتاب و گل و بلبل و تیر و کمان و مثال آن رعایت تناسب عام است و هر امریکه باشد  
 از ذوات و صفات و افعال و غیر ذلک الاستیذان است که در عبارت لفظ مشکک است  
 و ربط چنان دهد که از آن لفظ معنی مفهوم گردد پس از آن ضمیر آورد و بدان معنی دوم مراد گیرد و شعر  
 هست و ستان در سپاهت ال و رستم جا کرت + و بدان گیر می جهان از کرب خدعه گفته اند  
 از مصرعه اول مفهوم میگردد که و ستان پدر رستم مراد است از لفظ بدان معلوم میشود که مکر و حیل  
 مقصود است حسن المطالع آنست که اول کلام خواه شعر خواه نظم مطبوع و مصنوع بود و کلمات  
 بفال نیکو تا آخر از بد و حیب نهند و متاخرین حسن مطلع بر بیت ثانی اطلاق میکنند تفریع  
 آنست که متعلق چیزی را حکمی اثبات کنند بعد از آن که آن حکم اثبات کرده باشند متعلق دیگر سوا  
 آن مثال شعر نام آن آسایشی نبخشد بگوش از استماع + همچنان که طلعت او چشم را آسایش است  
 احتجاج بدلیل آنست که صفتی یا مقدمه ایراد کنند و آنرا برهان عقلی یا نقلی ثابت  
 گردانند مثال شعر بنام ایزد تو خود با غنی و گریه برهان کسی جوید + قدرت سر دست و رفت  
 سبیل و رخ گل و دین گلشن + غیر ازین در قدما صنایع و بدائع بسیار شائع بود که در سالها  
 عروض و قوافی داخل است درین زمان اکثری از آن متروک شده و ما چار این فقیرترین  
 اکتفا نموده اگر چه چشم تامل ملاحظه نمایند زیاده تر ازین در کلام آن جامع فنون متقدّمین و  
 متاخرین دریابند اکنون شمه از انداز متاخرین بیان نمایم بدانکه لفظ گرفتار معروف بمعنی گرفتاری  
 نیز آید مثال غزالی مشهوری شعر کس خوبان پر چهره گرفتار مباد + هیچکس را به چنین قوم گرفتار مباد  
 ای گرفتاری مباد بر شخص مخفی نیست که مصدر بمعنی اسم فاعل و کذا بالعکس اکثر در کلام فارسی  
 مستعمل است مثال شعر ز کیتی رخسار نیست جز سفید وون + که هم دون نواز است هم سفید وون



رضائستای راضی نیست حیاتی شعر عطیه فیض سبانت عفو جرم پذیر + بهر چه هست  
 رضائیم غم چرا داریم + رضائیم ای راضی ایم آریسلان شعر جادو چشم و هند و خالت + میکنند  
 آشکار و پنهان وزد + ای وزدی شعر زلف او را زردون دل غیر + موبو شمسار باستی +  
 ای شمساری باستی زلالی شعر خرامانش بقصر خوشی تن برد + بهشتی را بهمان چمن برد +  
 بهمانی چمن برد کمال خجندی شعر مشب آن به بو شاق که فرد می آید + اگر بهمان من آید چه نکومی آید +  
 ای بهمانی من سلیم شعر بریز خون سلیم و بر وفرت باش + کسی بهجو تویی این گمان ندارد هم +  
 ای فارغ باش و یکر اگر لفظ جمع را فارسیان مفرد اعتبار کرده بلفظ با جمع سازند این در  
 قد ما کم است و در تاخرین بیشتر چنانکه لفظ مدخل که معنی محل و خلاست معنی مفرد اعتبار نموده  
 جمع ساخته اند محسن تاثیر شعر عجب مایه محبوبی سر آمد + مدخلهای خوبی را در آمد + سعید شرف  
 شعر طلای نگه یا قوت سر شک و آهن پیکان + دل آشفته گان روز کوه غم مدخلها + این عا  
 لفظ احوالها و وقایعها و امالها و اشعار اساتذده محسن تاثیر شعر ای کرده حال خود عیان این صوت  
 احوالها + آئینه دار استیت تغییر باور حالها + و یکر حواشان نزول است آگهی نیست + وقایعهای  
 قرآنی چه و آن صائب شعر بر چند صائب سیر و م سامان نو میدی کنم + لفظش بدستم میدیدم شسته آله  
 یوسف و آل شعر قفل و سواس است و کف شسته آله + میخورد و صد جا که تا یک گره زد و او شود  
 همچنین بعضی الفاظ با وصف افاده معنی ظرفیت گاه و خانه زیاده کنند چنانچه حرم گاه که خانه  
 و منزل گاه و بزرگ گاه و حرم سراجلی در خطاب با جنون گوید است از تو دشت مشربان خوش  
 پایال طفل کتب خانه است چشم غزال زلالی است چو غنچه سوی کتب گاه هم آهنگ بغل خود و لنگلی  
 بصد رنگ آصفی شعر ناله را میراند لیلی سوی منزل گاه خویش ساربان در ره حدی میگفت  
 مجنون میگرفت عرونی شعر در حرم گاه دل و جلد که طبع نیست + حامله مریم و جرم مریم اگر هست عقیقه  
 و ازین عالم است وقت سحر گاه که در کلام هاتذه واقع گشته حیاتی کیلانی شعر فغان ببل و وقت  
 سحر گاه + حیاتی و دل لان شبها + همچنین فارسیان اکثریای حطی و آخر صیغه اسم فاعل زیاده کنند

۲۵  
 نقیضین بگو و در کمال  
 سحر که آنجا صید  
 مدح است و در است نیست  
 رسانیدن در است نیست  
 کشف اللغات از راه  
 ۲۵  
 در میان مدح و ذم  
 یک نیم ساکنند  
 زان دست الا آنکس بلفظ  
 اول کسب نده ۱۲ ۱۳



چنانکه قنای و می شماعی کسکه شمع بر دهنمجان عالی است شمع نماده پیش شماعی بهای رشته می  
مگر از عشقباران نام گیر رشته جانی + و یکم بر لفظ فارسی یا عربی که آخر او الف باشد در حالت  
اضافت توصیف یا بعد الف نیاوه میکنند چنانچه وریای فیض و سحر می قیامت و او و نهول  
و معروف همین حکم دارد و این قاعده کلیه است و گاهی بدون این در حالت نیز چنانچه جا  
و بیای و این مخصوص الفاظ فارسی است و در الفاظ عربیه دیده نشده مگر آنکه ملا عبد الرزاق فیاض  
در یکی لفظ عربی را بدین طور آورده چنانکه میگویی شعر پیش رخ تو برگ گل لاف نند نازکی رنگ حیا  
و بد خدا چهره سجیای را + و مراد لفظ حیاست که در اصل بدون تحتانی است این نهایت غایت دارد  
و چون در ذیل قوافی الفاظ فارسیه افق شود حکم الفاظ مذکور دارند و درین شعر فائده دیگر است  
که حذف حرف اشارتست چه مراد این سجیای است این قسم در مقام مذمت یا ترحم باشد چنانچه گویند  
فلان شخص اسلام کردم بیدر و مطلق بجواب پیروشت نیز گویند فلانی را بسیار زود مسکن خدا  
فریادی نکرد و یا دم زرد و این بنا بر ادعای نیست که نسبت بیدردی و مسکینیت غیر و کس مذکور  
نیست پس احتیاج اشارت نباشد بنده فائده جليلة دیگر در الفاظ بای نسبت زیاده کنند  
مثل زرین و پیرین و زرینه و پیرینه و کیوه منسوب بکیوه و ازین قسم در اکثر الفاظ یافته شد و یک  
گاهی شرب بجای پال را گویند چنانکه یک باوه و دو باوه یعنی یک پال و دو پال کمال مجندی شعر ساقیا  
باوه بگردان که ملو نیم خویش تا زمانی زمین هستی ما بر گیر و + و این عالم شمیته محل با اسم محال است  
و گاهی بر عکس آن نیزی آندای شمیته محال با اسم محل چنانکه قاروره شیشه را گویند حالا بر طول اطلاق  
است و گاهی از ذکر جزو اراده کل نمایند چنانکه سما که جزو است از فلک نام منزلی از منازل مذکور  
کنند و فلک مراد دارند و این بسیار است گاهی بر عکس آن ای از ذکر کل اراده جزو دارند چنانکه  
از ذکر زمین قطعه زمین مقصود باشد و یکم ذکر خاص نمایند و اراده عام دارند چنانکه درین بیت  
شیخ شیر از شعرای کریمی که از خزانه غیب کبر و ترسا و طیفه خورداری + از ذکر کبر و ترسا اراده عام است  
از هر که کافر و غیر مومن باشد و یکم قاعده جمع ذی الروح و غیر ذی الروح در قافیه منضبط است

[illegible]

و مراد گیرند از زمین تا آسمان و سبک نفخندین با بی سماک با گلستانم ستاره باشد ۱۲



۵۱. نفی

۲  
تجدید و تجدید شدن نقضها  
گر کشن از علم نامم خون  
تقریباً هیچ نامه ام دارد  
عجب است بین ما و او  
شفق زری تا شمس  
زیر و بر و زیر و بر  
غنیمت بیست و پنج  
بدری حکم می رسد  
بسیار باد و تیغ باغ  
از یک وطن و جذبه  
و طافت و اشکال  
ایا که در شهر مولانا  
بنام شاه نازکی خیالان  
را جمع خیال نیست بلکه  
نازکی خیال که صفت مذکر  
عاقبت است جمیع بالف  
نون آمده ۱۲ فافهم  
این قوانین را به هر کس  
در نسبت نفوذی کرده اند  
هر شستی جاری کرده اند



مثال جمع غربی شعرای غربی بایان زاید گنجائشند + او بند زهد و تقوی نامردم قلندر + سعد  
شعر کو دشمن شوخ چشم و بیباک + تا عیب بمن نماند + و کسی که نماید بصیغه مفرد میخوانند غلط میکنند  
لما قال عبدالواسع بالنسوی ویکر قاعده در عطف تراکیب فارسیه نیست که واو عاطفه را از لفظ  
مخذوف میسازند و آخر معطوف علیه او را لفظ مضموم میگردانند تا دلیل باشد بر حذف آن از خط  
مخذوف نمیکند تا بر ضم آخر معطوف علیه دلالت کند و این وقتی است که واو عاطفه بعد الف یا  
واقع نشود زیرا که در صورت وقوع بعد یکی ازین دو حرف او را بضم متحرک ساخته تلفظ مینمایند که ما قال  
شاح عربی فی شرح گلستان سعد شیرازی بیان معنی بیت هدا بیت از دست و زبان که برآید  
که عهده شکرش بدرآید + ویکر جلای طبا طبای آورده که دلغت در می لفظ در و بر در موارد استعمال  
بدل یکدیگر می آیند چنانچه در آمدن معروف و معنی بر آمدن نیز گویند محمد قلی سبلی شعر در آبرغم صبوحی  
آفتاب صباحی که بخت نباشد بیدار من خواب آید + شفا فی شعر زه کر و کمان غمزه شفا شفا فی +  
که عهده این باز درآید + در بیت اول و ثانی درآید و یف غزل است صاحب مصطلحات الشعرا  
آورده غزلی که در آمدن را مخفف بد آمدن شمرده اند توجیه قیاسی است انتی ویکر اضافت تشبیهی  
عامه شراح فارسی باضافت باینه غلط میکنند و اضافت تشبیهی آنست که مشبه به را بجانب شبه  
مضاف سازند مثل نامی گلو و طبل شکم و باران رحمت و صندوق سینه و دایه ابرو و همدین و اطفال  
شاخ و کلاه شگوفه و کمان ابرو و فراش باد و مثالها و اضافت باینه نیست که مضاف الیه عین مضاف  
و بیان آن باشد چنانکه ثبات ثبات ویکر گاهی ضافات عام بجانب خاص مینمایند فائده این ضافات نیست  
که جنس مضاف الیه معلوم شود چنانکه باد و صبا زیرا که اگر باد و تنها گویند معلوم نشود که آن باد که است  
و بوریا غیر آن چون اضافت واقع میشود بی تردید معلوم گردد که صباست ویکر اگر ملا بست و میان  
مضاف و مضاف الیه در اثبات مضاف مر مضاف الیه حقیقه باشد چنانچه خانه زید است و آب  
عمروست و آنرا اضافت حقیقی نامند و اگر محض اعتباری باشد ضافات مجازی و هشماره چنانچه سر هوش و  
قدم فکر که اثبات سر و قدم برای هوش و فکر محض باعتبار متکلم است باین معنی که هوش و فکر را صاحب

و احد است  
فانهم و اولادهم العتبه  
و انهم و اولادهم العتبه  
منصف البير برفان  
نفسه را که در دنیا  
چو بدید اگر در دنیا  
اطلاق مایه برسد  
و بود با وی که از جنوب  
آید



روزنامه مشرق: یکشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۰۲

بافشاندن قطره  
روای هر روز در مصدق بنیاد  
بعضی خطرات مستوی منوی  
در ارد ۱۲۱۱ منوی منوی  
جای پای و حدت ۱۱۱۱  
آفریده است در شش جبهت  
کشیده و دیگر گوی  
قدما میگویی  
ناتر نشیده و سعاد  
در هر دو دم و انشال  
۱۱۱۱  
صاحب بدی بکوه آمد  
نخافه  
صفا نظر آن منتظر ندید  
ناتر که دیده که اگر  
مضاف خوانند غیر فصحی  
جایگاه در بعضی جا که  
اسکان چون نمک و نمک  
انقدر در پیافونه که  
گردیده ۱۱۱۱ بلکه  
جوان و شفت و در ۱۱۱۱



که ازین دست الفاظ بسیارست که معنی اسم فاعل و اسم مفعول هر دو آمده بقرینه مقام معنی مراد  
ظاهر میشود مثلاً کار ساز و عالمگیر و جهان آفرین و دانش آموز و عالم سوز که معنی اسم فاعل است و در  
بعض احیان بهمین الفاظ و ترکیب افاده معنی مفعولی میکنند چنانکه گویند فلان کار خدا ساز شد و همچنین  
فلان خدا گیر شد و این گلشن خدا آفرین است و فلان کار پیر آموز است و فلان چیز خام سوز شد  
و عبیر الای معنی عبیر آلوده شده چنانچه درین بیت چو آن غنچه دیوان مد جلا گشت عبیر الای شد  
بوم و برودشت و مخصوص لفظ زیر الای که در کلام کلی ازا کابر در شمار معجزات پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و سلم در باب سخن آمدن بزغال سموم دارد دست بیت آن پیر که بره بریان گفت ازین مخور  
که نه هر آلاست انتی و دیگر اشتراک لغات در فارسی و هندی بچند وجه است اول توافق و آن گاهی  
بعینیه باشد که همان لفظ بهمان معنی که در فارسی است و هندی نیز باشد چون خصم که معنی مالک و رفار  
و هندی بعینیه است و گاهی در یکی ازین دو زبان اندکی تغیر داشته باشد در حرف مثل دس داده  
که عدد و معرفت اگر چه سین هر دو زبان بهما تبدیل دارد و مانند ماس ماه که عبری شهر خوانند یا  
در حرکت مانند نیکو که بهندی نوگن بیا رسیده و فتح کاف و او ساکن و در فارسی بیای مجهول و او  
مجهولست معنی خوب خوش و این دو قسم بسیارست گاهی در هر دو نسبت عموم و خصوص بود چنانکه لفظ سمن  
که در هندی معنی مطلق گل و در فارسی معنی رنگست مطلقاً و همچنین لفظ بدن که در هندی معنی سر و صوت و در  
فارسی تمام تن باشد لیکن بدن لفظ عربیت و گاهی کلمی زیادتی بود و در جوهر لفظ شل یک و ایک و در  
زبان معنی واحد است و گاهی اختلاف در کیفیت حروف مثل لفظ اشتراک تبای قرشت در فارسی معنی  
بعیر است و در هندی تبای هندی که تلفظ آن غیر هندی و شوارست معنی مذکور و دوم اتفاق است چنانکه  
لفظ جاد که در هر دو زبان معنی مکنه که بدان خاشاک خانه رو بند آمده لیکن در هندی چهار و یکم معنی لفظ  
بها و طی هندیست تا خوار چهار تا که معنی رفت و روست و در فارسی مخفف جاد و این قسم اختلاف  
موجب تغایر نگردد و سوم تفریس است چنانکه لفظ انگ هندی صلاست و فارسیان استعمال کرده اند  
و این اکثر بنابر ضرورت باشد چهارم التزام است که الفاظ هندی او در فارسی آوردن چنانکه طغرا

[illegible]



وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَمِنَهُ الْإِسْتِعَانَةُ لِأَنَّهُ هُوَ الْمُسْتَعَانُ فَقَطْ

62,458

کتابخانه  
اسلامی  
آستان قدس  
مخطوطات  
دست‌نویس  
تاریخ  
هجری  
۱۲۸۰







THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY  
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. 901 Book No. M44T

Copy

Accession No.

26696







THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY  
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. 901 Book No. M44T

Vol. \_\_\_\_\_ Copy \_\_\_\_\_

Accession No. 26696